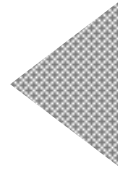


تأملی ریشه‌نگر در الگو و استراتژی نیازهای اساسی



دکتر محمد خوش‌چهره
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

مقدمه

از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ روند تکاملی نظریه پردازی تحولات اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم خود موضوع بررسی خاصی گردید. رویکردهای نظری اتخاذ شده چه از لحاظ اهداف، چه از لحاظ قلمرو و دامنه بحث و چه از لحاظ مکاتب فکری تفاوت‌هایی معنی‌دار را نشان داد. بیشتر تحلیل‌های صورت گرفته معطوف به یک رویکرد خاصی بوده و از جامع‌نگری ناشی از بررسی سایر دیدگاهها برخوردار نبوده و نهایتاً توجه معطوف به یک یا چند دیدگاه گردیده است. (اکارهای جانسون ۱۹۸۳)، (الاو ۱۹۸۰)، (میدز ۱۹۷۹) و (چنری ۱۹۷۵) از جمله این موارد هستند.

از میان مطالعات مربوط به سیر تحول نظریات یا نظریه‌پردازی رشد و توسعه می‌توان به بررسی‌های بعمل آمده توسط چنری (۱۹۷۵)، میدز (۱۹۷۹)، استرترین (۱۹۸۱)، هیرشمن (۱۹۸۲)، لیسون (۱۹۸۸) و خاصه جرالدمی‌یر (۱۹۸۴) اشاره نمود. علیرغم تعدد مکاتب فکری و رویکردهای متفاوت (هیرشمن ۱۹۸۳) مکاتبات فکری که به امر توسعه نیافتگی و توسعه اقتصادی پرداخته‌اند بصورت زیر بیان می‌کند:

۱- نئوکلاسیک ۲- نئومارکسیسم ۳- مارکسیسم کلاسیک ۴- الگوی اقتصاد توسعه غربی (سرمایه‌داری) خاصه دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰.

البته علمای علوم اجتماعی که به بررسی روند تکاملی مطالعات توسعه پرداخته‌اند تقسیم‌بندی متفاوتی را نیز ارائه نموده‌اند که برجسته‌ترین و درعین حال رایج‌ترین آنها می‌توان که بر پایه عناصر جامعه‌شناختی، سیاسی است به الگو یا نظریه نوسازی اشاره نمود که همانند نظریه یا الگوی مورد مطالعه فاستر - کارتر تحت عنوان نظریه توسعه اقتصادی رایج در غرب می‌باشد البته به موارد دیگری همچون نهادگرایی نوین که برای بررسی آثار (نظریه) تحلیلی میردال توسط پرستون (۱۹۸۲) بکار رفته نیز می‌توان اشاره نمود.

بررسی آثار اقتصاددانان توسعه در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ مبین دو دیدگاه عمده و دو الگوی متفاوت توسعه

با تفاوت‌های معنی‌دار در قضایای رشد و توسعه و ماهیت آن، همچنین متفاوت در شیوه بحث و مخصوصاً دو دیدگاه مختلف در خصوص علل و ریشه‌های توسعه نیافتگی که متعاقباً راههای و شیوه‌های متفاوت مقابله و غلبه بر آن را مطرح نموده‌اند. برای مثال در خصوص ریشه‌ها و علل توسعه نیافتگی به دو دیدگاه براساس دو تقسیم‌بندی کلی رشد‌های توسعه نیافته‌گی یکی مبتنی بر علل عوامل درون‌زا (Indojenus factors) و دیگری در مقابل به علل عوامل برون‌زا (Exojenus factors) می‌توان اشاره نمود.

۱- ریشه‌ها و دلایل توجه به تأمین نیازهای اساسی

علیرغم آنکه کانون اصلی هر الگوی توسعه‌ای متفاوت است اما بسیاری از اقتصاددانان توسعه‌با توجه به آنکه عمده نظریه‌های توسعه در دو دهه ۵۰ و ۱۹۴۰ یعنی نظریه‌های اولیه توسعه عموماً الگوی نئوکلاسیک را فاقد وزن لازم برای تبیین و تحلیل مسائل توسعه نیافتگی یا اقتصادهای توسعه نیافته می‌دانستند. لذا با توجه به فقر فزاینده اینکه علیرغم رشد و توسعه اقتصادی به مسأله توزیع درآمد و تأمین نیازهای اساسی بعنوان عوامل کلیدی در روند توسعه تأکید داشتند بطوریکه از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ توجه اقتصاددانان توسعه به تجربیات جهانی خصوصاً به تجربه موفق چین در بکارگیری الگوی «تأمین نیازهای اساسی» معطوف شد.

علیرغم آنکه جاذبیت بحث توزیع درآمد و بحث تأمین نیازهای اساسی، توجه و تأکید بسیاری از اقتصاددانان توسعه به آنها بعنوان عوامل اساسی در فرآیند توسعه اقتصادی ناشی از عوامل متعددی بود از جمله آنکه علیرغم تحولات تکنولوژیکی که به برکت دانش بشری باعث نوآوریها، ابداعات و بهبود در شیوه تولید مآلاً سبب افزایش جهش‌وار ثروت و درآمد جهانی شده بود ولی بررسی‌های بعمل آمده بین‌المللی از جمله مطالعات بانک جهانی نشان داد که ثمرات رشد و توسعه اقتصادی از دهه ۱۹۵۰ تاکنون به شکلی کاملاً ناعادلانه و نابرابر تقسیم شده است بطوریکه به ۸۰ درصد درآمد ایجاد شده جهانی تنها متوجه ۲۰ درصد جمعیت جهان که عمدتاً مربوط به کشورهای توسعه یافته می‌باشند گردیده و اکثریت مردم جهان از منافع حاصل از رشد اقتصادی کم بهره یا بی‌بهره بوده‌اند. پدیده در کشورهای جهان سوم که عموماً مبادرت به اتخاذ الگوهای توسعه غربی نیز نمودند کاملاً مشهود بوده از دهه ۱۹۷۰ به بعد توجه بسیاری از اقتصاددانان توسعه و حتی دانشمندان علوم اجتماعی روی مسأله فقر و بررسی تداوم آن بطور گسترده‌تری معطوف گردد. و پذیرش این واقعیت که آثار و ثمرات توسعه در چند دهه گذشته به شکلی نابرابر تقسیم شده و اکثریت مردم کشورهای کم توسعه یافته و در حال توسعه از مواهب رشد و برنامه‌های توسعه برخوردار و منتفع نگردیده‌اند مورد قبول قرار گرفت و به مخالفت با نظریه حاکم رشد و نابرابری برخواستند. نظریات حاکم رشد و نابرابری اینگونه استدلال می‌کرد که مراحل

شروع و اولیه رشد اقتصادی را امری اجتناب ناپذیر بود که بعدها بواسطه آثار رشد که با افزایش دستمزدها، در نتیجه جذب نیروی کار مازاد، شدت نابرابری کاهش خواهد یافت و لذا نابرابری و رشد را امری الزامی و محتوم می‌دانستند. این باور و استدلال مورد اعتراض گسترده‌ای هم از جنبه سست بودن استنادات تاریخی آن و هم بخاطر عدم پشتیبانی لازم نظری و هم شواهد تجربی مبین تنشهای اجتماعی و خشونت‌های سیاسی مردمی ناشی از گستردگی فقر، اختلافات طبقاتی، توزیع ناعادلانه درآمد اساس این بحث را که کشورهای کم توسعه یافته و در حال توسعه می‌باید رشد اقتصادی همراه با نابرابری و فقر و تعمیق آن تجربه یا تحمل نمایند را رد نمایند و مخصوصاً حتمی و اجتناب‌ناپذیر بودن اینکه بین برابری و رشد اقتصادی یکی را باید انتخاب نمود را قویاً مورد تردید قرار دهند. گستردگی این بحث نه تنها به محافل آکادمیک و علمای اقتصاد توسعه محدود نشد بلکه به نهادها و ارگانهای جهانی همچون UNCTAD و ILO (سازمان بین‌المللی کار) و... در اواخر دهه ۱۹۷۰ نیز کشیده شد و تحت عنوان بازشناسی توسعه به مسائلی همچون رشد اقتصادی، توزیع درآمد و... پرداخته شد. کتاب چنری بنام «توزیع مجدد همراه با رشد» محصول چنین فضائی است.

در چنین شرایطی تجربه موفق چین در تشخیص عوامل کلیدی در روند توسعه اقتصادی و مقابله با فقر تحت عنوان «تأمین نیازهای اساسی» باعث توجه گروه زیادی از اقتصاددانان توسعه غربی به الگوی توسعه چین در این خصوص گردید.

به عبارت دیگر دلیل علاقه‌مندی اقتصاددانان غربی توسعه به تجربه چین نگرانیهایی بود که درخصوص نابرابریهایی روبه گسترش اقتصادی در کشورهای جهان سوم بوجود آمده بود. که متعاقباً باعث شکل‌گیری رویکردهایی درخصوص تعیین اهداف و برنامه‌ریزی و سیاستگذاری توسعه شد که بر حول محور رفع نیازهای اساسی بنا نهاده می‌شد. توجه سازمانها و محافل بین‌المللی به مسأله کاهش فقر مشخصاً از طریق تأمین نیازهای اساسی باعث گردید که رسماً ILO در قالب طرح مسأله کاهش فقر در گزارشی به کنفرانس جهانی اشتغال در سال ۱۹۷۶ پیشنهاد اولویت قائل شدن تمامی کشور برای تأمین نیازهای اساسی برای یک دوره ۲۵ ساله را ارائه نماید. این نیازها به گونه‌ای تنظیم شده بود که شامل موارد زیر باشند:

طرح موضوع تأمین نیازهای اساسی که از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد به طرح مسأله افزایش رفاه گروههای محروم و فقیر در جهان سوم کمک کرد. مطالعات مختلفی برای نشان دادن پیامدهای مثبت این الگو و جلب حمایت از آن و پذیرش این اولویتها برای منابع کشورهای کم توسعه و در حال توسعه در اوایل دهه ۱۹۸۰ صورت گرفت. بعضی از تحلیلگران با تأکید روی خدمات عمومی بهتر خاصه

خدمات بهتر بهداشتی و آموزش و پرورش که آنرا نوعی سرمایه گذاری در زمینه منابع انسانی تلقی کرده و آنرا در راستای شاخصها و ملاکهای ارزیابی رشد و توسعه از جمله شاخص توسعه انسانی یا HDI (Human Development Index) دانستند. بعضی نیز این نوع نگرش را نوعی محدودنگری نسبت به پیامدهای عملی اجرای الگو یا استراتژی اولویت نیازهای اساسی دانسته و این الگو را دربردارنده آثار و نتایجی فراتر از بهبود ارائه خدمات عمومی مطرح نمی نمودند. موافقین این الگو اجرای آن را باعث افزایش مستقیم درآمد شاغلین فقر دانسته و استدلال می کردند که نه تنها ضرورت و نیازی به قبول انتخاب بین برابری یا رشد وجود ندارد، بلکه برعکس رویکرد اولویت نیازهای اساسی در اقتصاد و توسعه مبنای رشد سریعتر و مستمر و پایدارتر می گردد.

هسته اصلی و نظری الگوی نیازهای اساسی آن است که بجای گروه هدف قرار دادن گروههای درآمدی بالای جامعه (با ادعای بالابودن میل نهایی به پس انداز آنها) برعکس باید گروههای کم درآمد و میان درآمد، هدف نظام برنامه ریزی و برنامه های توسعه باشند چون گسترش یک بازار انبوه و همگن (مانند مسکن، خوراک، پوشاک و...) مجموعاً سریعتر و قوی تر از سیاست انبساط تقاضا در گروه درآمدی بالا باعث رشد اقتصادی بلندمدت و تحولات ساختاری می گردد.

و برعکس گروه پردرآمد باتوجه به نوع مصرف و تنوع آن مخصوصاً در قالب اقلام لوکس در محل باعث می شود که انبساط تقاضای گروه پردرآمد در مقایسه با الگوی تأمین نیازهای اساسی (که گروه هدف آن، کم درآمدها است) بطور مستقیم و غیرمستقیم واردات بیشتری را سبب شود. بسیاری از اقتصاددانان توسعه غربی علیرغم آنکه این الگو متأثر از استراتژی توسعه چین بوده ولی باوجود آن موافقین و طرفداران غربی الگوی نیازهای اساسی معتقدند که در کشورهای کم توسعه یافته (و بعضاً در حال توسعه ی دارای اقتصاد آزاد و یا اقتصاد بازار) نیز می توان به رشد اقتصادی همراه با ازبین بردن فقر مخصوصاً فقر مطلق دست یافت و در این مورد به تجربه تایوان و سنگاپور در شروع فرآیند صنعتی شدنشان استناد می نمایند.

۲- عناصر اصلی الگوی نیازهای اساسی

۱. توسعه اقتصادی صرفاً به مفهوم رشد اقتصادی نیست بلکه دربردارنده پیشرفت محسوس و مستمر برای کاهش فقر و خاصه حذف فقر مطلق و افزایش درآمد و گسترش فرصتهای شغلی فقیران.
۲. استراتژی توسعه بر پایه اولویت نیازهای اساسی مبتنی بر رشد پایدار به دلیل تأثیر این الگو بر ساختار تقاضای داخلی و افزایش انگیزه سرمایه گذاری بواسطه تقاضای پایدار داخلی.

۳. تحرک بخش کشاورزی و گسترش نظام زراعتی کاربر از طریق استفاده بهتر از زمین و کاهش واردات مواد غذایی و متعاقباً افزایش صادرات مواد غذایی.
۴. آثار ناشی از تجدید ساختار تقاضای داخلی (مخصوصاً خوراک، پوشاک، مسکن و...) که در نتیجه اجرای الگوی نیازهای اساسی محقق می‌شود. دو مانع عمومی مطرح شده درخصوص استراتژیهای درون‌نگر یعنی محدودیت تقاضای داخل و محدودیت در تراز پرداختها را کاهش می‌دهد.

۳- سیاستها و اقدامات الزامی و پیشنهادهای الگوی نیازهای اساسی

۱. اصلاح و بسط روشهای ارائه خدمات عمومی به منظور افزایش رفاه گروههای محروم و فقیر.
 ۲. رفع موانع از سر راه گسترش فعالیتها و واحد تولیدی کوچک و کاربر، خاصه از طریق اعمال سیاستهای مناسب اقتصادی همانند سیاست پولی (اعطای وامهای کم‌بهره) سیاست مالی (معافیت‌های مالیاتی) سیاست تجاری وضع تعرفه‌های حمایتی و اعمال اقدامات قانونی و نهادی.
 ۳. بکارگیری و تخصیص منابع مناسب برای آموزشهای مهارت‌زا و بهبود روشهای تولید و بسط و گسترش تحقیق و فن‌آوری درخصوص گسترش تکنولوژیهای تولید کاربر و کوچک که نهایتاً به افزایش کارایی منجر شود.
 ۴. بکارگیری مناسب مجموعه ابزارهای سیاست‌گذاری برای ارتقاء میزان تولید در مزارع کوچک از طریق تحقیقات کشاورزی اصلاح سیستمهای آبیاری و اصلاحات ارضی، بیمه‌های کشاورزی، بازاریابی و اعطای منابع اعتباری مناسب و سایر اقدامات مشابه.
- مقوله «تأمین نیازهای اساسی» مبتنی بر اصل قراردادن این موضوع است که توسعه به معنای فرآیند بهبود و دستیابی به وضعیت مطلوب دربردارنده این نکته است که هدف محوری توسعه را ایجاد فرصتهای لازم برای دسترسی به یک زندگی مطلوب و کامل دانسته و تأمین نیازهای اساسی از الزامات و شروط اساسی تحقق چنین فرصتهایی است و اساس این موضوع پذیرش این اصل است که برای تمامی انسانها (نوع بشر) نیازهای فیزیکی، فکری، روانی مشترک وجود داشته و تأمین آن از الزامات و شروط پایه‌ای تحقق یک زندگی مطلوب یا سعادت‌مندانه است. در رأس این نیازها، بعنوان گروه نیازهای معیشتی: غذا، مسکن، پوشاک و نیازهای خدمات عمومی که مهمترین آنها آموزشهای پایه‌ای و عمومی، بهداشت و مراقبتهای بهداشتی، فرصتهای اشتغال مولد و مفید، زمینه مشارکت مردم در تصمیم‌گیریها است.
- در شروع بحث تأمین نیازهای اساسی این الگو بیشتر بخاطر نقش اخلاقی آن مورد توجه بود یعنی اینکه تأمین حداقل نیاز معیشتی و معرفی افراد و امکان استفاده از خدمات اجتماعی که جزئی از حقوق بشر

قلمداد شده و بر اساس تفکرات ایدئولوژیک و انسان دوستانه پایه نهاده شده اما در اواسط دهه ۱۹۸۰، گسترش زمینه ارائه خدمات عمومی مخصوصاً به گروههای کم‌درآمد و محروم را بعنوان اقدام پایه‌ای فرآیند شتاب توسعه و همچنین برای جلوگیری از تنش‌های اجتماعی ناشی از فقر و بعنوان نوعی سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های انسانی دانسته و نقش مثبت آن به تحریک اقتصادی قلمداد نمودند. تأکید اقتصاددانان توسعه غربی بر نقش الگوی تأمین نیازهای اساسی در فرآیند توسعه و تأیید ارزشهای مطرح شده در آن در واقع مبین اولین بذریه‌هایی بود که در الگوهای غربی در جهت همزمان بودن توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایجاد شد.

۴- ایرادها و انتقادهای اولیه بر الگوی تأمین نیازهای اساسی

این ایرادات که متعاقباً زمینه بسط و گسترش این الگو و زمینه‌ساز مطالب بعدی شد عبارت بودند از:

۱- الگوی نیازهای اساسی ملاکها و شاخصهای ارزیابی چگونگی و میزان تأمین این نیازها را ندارد. لذا فاقد دقت عملیاتی لازم در برنامه‌ریزی برای رسیدن به اهداف است.

۲- استدلال‌های نظری مطرح در الگو و استراتژی نیازهای اساسی عمدتاً ترکیبی روشنفکرانه از مکاتب و الگوهای سوسیالیستی و غربی بوده و از انسجام لازم برخوردار نیست.

۳- در اکثر کشورهای غیرسوسیالیستی بواسطه طبقه زمین‌دار و سوداگران زمین و سرمایه‌داران وابسته منابع لازم در اختیار قرار نگرفته لذا از هزینه منابع بخش عمومی به صورت عامل بازدارنده عمل نموده و از اینرو از نظر سیاسی این الگو عملیاتی و امکان‌پذیر نیست.

۴- کشورهای در حال توسعه به منظور اشتغال برای فقرا و محرومین در کوتاه‌مدت مجبور به تولید کالاهای اولیه با اتکاء بر تکنولوژی کاربر خواهند بود.

طرح انتقادات و ایرادات مطروحه باعث اتخاذ سیاستها و اصلاحات روشها و بکارگیری راهکارهای بعدی که در رأس آن موارد زیر است، گردید.

درخصوص اینکه شاخصهای ارزیابی یا ارزیابی تأمین این نیازها چگونه باشد. این بحث باز شد که رفع این نیازها بر حسب منابع و نهاده‌ها اندازه‌گیری گردد یا نتایج و همچنین اینکه چگونه شاخصهای یگانه‌ای برای ارزیابی و عملکرد نیازهای اساسی تعیین نمود.

در این رابطه موريس و لینرز از محققین و تحلیلگران معروف توصیه نمودند که بعضی از متغیرها و شاخصها را می‌توان بعنوان محصول و نتیجه نهائی فرآیند توسعه خاصه براساس الگوی نیازهای اساسی تلقی نمود. از آن جمله:

گروه الف) شاخصهای بهداشت و سلامت مانند: ۱- کاهش مرگ و میر کودکان ۲- افزایش امید به

زندگی.

گروه ب) شاخصهای آموزشی مانند: ۱- افزایش میزان باسوادی

بنا به پیشنهاد آنها برخی دیگر از شاخصهای ارزیابی شاخص تغذیه مانند میزان دریافت کالری سرانه یا خدمات بهداشتی و غیره.

البته تردیدهایی برای شاخصهای ارزیابی توسعه بطور عام و شاخصهای ارزیابی رفاهی، بهداشتی بطور خاص وجود دارد یعنی همانگونه که اصلی‌ترین شاخص ارزیابی توسعه یعنی GNP (تولید ناخالص ملی) که در شکل درآمد رسانه ملی مطرح است نارسا و بعضاً غیرواقعی برای کشورهای (LDCS) و کم توسعه یافته یا در حال توسعه می‌دانند و از جمله ایرادهای وارده بر آن را عدم جامعیت محاسبات مربوط به GNP و GDP می‌دانند برای مثال سهم زنان خاصه زنان خانه‌دار در کشورهای جهان سوم که بصورت تولید مواد غذایی خانگی (مرباجات و ترشی و یا دوخت پوشاک و سایر نیازهای مربوطه و یا ساخت و سازهایی که بطور خودکفا مخصوصاً در نقاط روستایی که اگر بصورت تولید کالا و خدمات مورد محاسبه قرار گیرد همانگونه که بعضی از بررسیهای جهانی نشان داده بعضاً درآمد سرانه آنها تا دو برابر افزایش می‌یابد) یا مسائل تکنیکی محاسباتی درخصوص نرخ برابری قدرت خرید PPR که با واقعی کردن نرخ ارز مخصوصاً تغییرات معنی‌داری در GNP خواهد شد.

به هر حال بطور خاص روی شاخصهای بهداشتی و رفاهی توسعه این سؤال تردید برانگیز وجود دارد که آیا افزایش طول عمر مبین افزایش رفاه می‌باشد؟ چون ارزیابی و ارزش طول عمر قطعاً به کیفیت و نحوه زندگی بستگی دارد.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ تلاشهایی برای تعیین یک شاخص واحد از عملکرد نیازهای اساسی صورت گرفت که به عنوان شاخصی از عملکرد تولید کل با تولید ناخالص داخلی قابل قیاس باشد از جمله پیشنهادات مطرح شده شاخص مربوط به موريس و ليرز بنام شاخص کیفیت مادی زندگی PQLI که دربردارنده نتیجه الگو یعنی امید به زندگی (در سن یک‌سالگی)، کاهش مرگ و میر کودکان و بالاخره افزایش باسوادی را می‌توان نام برد.

چندی بعد متغیر یگانه یا واحد دیگری بعنوان شاخص اصلی ارزیابی عملکرد نیازهای اساسی تحت عنوان میزان مصرف کالری سرانه که بیشترین تأثیر را بر کیفیت زندگی دارد مطرح که بعنوان شاخص تغذیه مقبولیت عمومی یافت. FAO نیز شاخص درصد کالریهای مورد نیاز نسبت به احتیاجات را در همین راستا مطرح نمود.

شاخصهای جامع‌تری برای ارزیابی عملکرد نیازهای اساسی درخصوص شش‌نیاز اساسی بعنوان شاخص

میکس و استرترین در شروع دهه ۱۹۸۰ بصورت جدول شماره یک ارائه شد که بعداً مبنای گزارشهای نهادهای جهان همچون گزارش توسعه جهانی و بانک جهانی گردید.

جدول (۱) شاخصهای نیازهای اساسی (میکس)

نوع نیاز	شاخصهای ارزیابی عملکرد
تغذیه	میزان کالری سرانه
بهداشت	میزان مرگ و میر کودکان
مسکن	سرانه فضای مسکونی (برحسب مترمربع)
آموزش	باسوادی (درصد محصلین درسین ۱۴-۵)
سلامتی	امید به زندگی در بدو تولد
آب آشامیدنی	درصد دسترسی افراد به آب سالم

در اوایل دهه ۱۹۸۰ رویکردهای اصلاح گرایانه‌ای در تأمین نیازهای اساسی با جهت گیری روی خدمات عمومی شکل گرفت که عمدتاً ناشی از دو دلیل ۱- رویکرد مجدد به الگوهای نئوکلاسیکی در اقتصاد توسعه در این دهه بود و احیای مکتب نئوکلاسیک در نهادهای پولی بین‌المللی. ۲- تغییرات و انعطاف پذیری که زمینه قبول و مشارکت دولتها یا سازمانهای غیردولتی را برای اجرا افزایش می‌داد.

۵- تحلیل تفسیری الگوی نیازهای اساسی

ویژگی این الگو نه تنها در ارزشهای اخلاقی نهفته در آن بلکه در نوع تفسیرش از توسعه‌یافتگی و فرآینده توسعه و همچنین در نظریه‌پردازی ویژه آن از دلایل و علل توسعه آن قرار دارد. مشخصه‌های اصلی الگوی نیازهای اساسی را می‌توان در قالب زیر مطرح نمود.

۶- مشخصه‌های اصلی الگوی نیازهای اساسی

۱- رشد اقتصادی یا صرف افزایش درآمد ملی (یا افزایش GNP) مبین توسعه اقتصادی نیست بلکه افزایش سطح رفاه عمومی یا بهبود عمومی سطح زندگی یعنی برخوردار شدن یا منتفع شدن عموم مردم از رشد اقتصادی و مواهب آن‌هم از طریق اولویت قائل شدن یا تأمین نیازهای اساسی عموم مردم معنای واقعی توسعه یا بطورخاص توسعه اقتصادی است.

۲- استراتژی توسعه ای (و سیاستهای اقتصادی متشکله آن) که مبتنی بر اولویت و تأمین نیازهای اساسی باشد، استراتژی منطقی و مطلوبی است که می‌تواند متضمن رشد اقتصادی بلند مدت باشد.

۳- تداوم رشد اقتصادی بلند مدت از طریق اولویت تأمین نیازهای اساسی عمدتاً ناشی از نقش و تاثیری

که تامین این نیازها روی استمرار ساختار تقاضای داخلی و سرمایه گذاری مربوط به آنست.

۴- استراتژی توسعه بر پایه نیازهای اساسی تسهیل کننده و تسریع کننده توسعه منابع انسانی که می تواند متعاقباً بعنوان موتور و محرکه رشدهای بعدی اقتصادی باشد عمل نماید.

اتخاذ سیاستهای مناسب و اقتصادی و سازگاری بین سیاستها از یک طرف و اجرای درست آن از طرف دیگر می تواند تحقق بخش تامین نیازهای اساسی بطور عام و ممکن ساختن تامین نیازهای مصرفی اساسی فقرا و محرومین بطور خاص آنهم از طریق افزایش درآمد و بهره‌وری نیروی کار آنان باشد و مآلاً ساختار تقاضا را به گونه‌ای تحت تاثیر قرار دهد که سبب افزایش سرمایه‌گذاری کل گردد.

از جمله دلایلی که حرکت در جهت عدالت اقتصادی یا برابریهای اقتصادی بارشد اقتصادی نه تنها مغایرت ندارد بلکه تداوم بخش رشد اقتصادی است وجود همگرایی و همبستگی مثبتی است که خصوصاً نتایج تجربی نشان داده بین تامین نیازهای اساسی از طرف و رشد اقتصادی از طرف دیگر وجود داشته و آن نیز عمدتاً به دلایل زیر بوده است.

کاهش فقر و حرکت بعلت برابریهای اقتصادی از طریق تأمین نیازهای اساسی از اقدامات عملیات توزیع عادلانه در آمد است که در کشورهای در حال توسعه و کم توسعه یافته الگوی تقاضای همیشگی تری را بوجود می آورد که به افزایش تقاضا (ناشی از مجموعه اقدامات) مربوط به نیازهای اساسی و یک رشته محصولات تولید مربوط آن منجر شده و باعث بکارگیری ظرفیتهای خالی و بلااستفاده واحدهای تولیدی تامین کننده کالاهای ضروری شده، بطوریکه از بعد اقتصاد خرد هزینه و واحد تولید کاهش می یابد بلکه برای کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای که برای تولید انبوه کالاهای مصرفی ضروری مخصوصاً تأمین کننده نیازهای اساسی افزایش یابد.

برپایه این نوع استدلال استراتژی توسعه نیازهای اساسی باعث می گردد توسعه بهم پیوسته تولید محصول Labour- Intensive کاربر، چه در بخش کشاورزی و چه در بخش واحدهای کوچک و بنگاه‌های خدماتی تا تولید صنعتی نوین و گسترده را بوجود آورد که می تواند به تولید کالاهای مصرفی در مقیاس انبوه منجر گردد.

در این استراتژی مخصوصاً برای آن دسته از کشورهای در حال توسعه یا کم توسعه یافته ای که از الگوی توسعه بر محور Resource- Based متکی بر منابع طبیعی و خدادادی و محصولات اولیه معدن و کشاورزی که بخش صنعتی پیشتاز یا ... به پردازش محصولات یا منابع اولیه یا سایر کالاهای صنعتی برای صادرات می‌پردازد یعنی سیاست یا استراتژی Export Substitution Industrialization Strategy or policy نیز کاربرد جدی دارد. زیرا علیرغم اینکه صنایع جدید بدو اشتغال زایی

محدود برای کل نیروی کار ایجاد می کند تا تامین نیازهای اساسی باعث می شود که در راستای این الگو استفاده از وسائل تولید کاربر که از ویژگیهای اصلی سیاست یا استراتژی نیازهای اساسی است هم بخش تولید برای داخل با اهداف خود کفایی و هم بخش تولید خارج با اهداف توسعه صادرات فعال باشد و از این طریق نه تنها به اهداف مانند توسعه صادرات بلکه کاهش فقر تداوم رشد اقتصادی بلند مدت بوسیله افزایش تقاضای داخل و افزایش انگیزه های سرمایه گذاری مبادرت نمود

در کشورهای با جمعیت بالا مخصوصاً تعدد روستائیان فقیر هم توجه به سیاست های زمین و مسکن شهری و هم در بخش کشاورزی اصلاحات ارضی یا تقسیم مجدد زمین از الزامات ضروری اتخاذ و اجرای استراتژی توسعه بر پایه نیازهای اساسی است.

۷- مبانی نظری و زمینه های فکری الگوی تأمین نیازهای اساسی

دهه ۱۹۶۰ که توسط سازمان ملل دهه توسعه نام گرفت و دستیابی به نرخ رشد اقتصادی ۶٪ درصد برای کشورهای در حال توسعه و کم توسعه یافته توصیه شد ولی عملکرد یک دهه (۱۹۶۰) نشان داد علیرغم دستیابی تعدادی از کشورهای LDCS و در حال توسعه به نرخ رشد اقتصادی تعیین شده و حتی گذشتن با تراز ۱۶ درصد معذک گسترده فقر و بیسوادی و نامالایمات اجتماعی نشان داد که اکثریت مردم از منافع رشد اقتصادی کم بهره و بی بهره بوده اند و لذا رشد اقتصادی به افزایش رفاه عمومی منجر نگردید.

لذا تحولات ناشی از توسعه را بدو حول محور کاهش معنی دار فقر، بیکاری و برابری دانسته از الزامات بهبود سطح زندگی و افزایش رفاه عمومی است.

کاهش فقر از طریق مجموعه اقدامات مربوط توزیع عادلانه درآمد و اتخاذ الگوهای سیاستهای تأمین نیازهای مصرفی اساسی فقرا از طریق سیاستهای متخذه منجر به افزایش درآمد و بهره وری نیروی کار آنها تأثیرات مثبت خود را به روی ساختار تقاضا و همچنین سطح تقاضای کل و نتیجتاً افزایش سرمایه گذاری کل می گذارد و یک همگرایی و همبستگی مثبتی بین رشد اقتصادی و برابری اقتصادی پیش می آورد و خود تداوم بخش رشد اقتصادی خواهد شد.

البته استدلالهای نظری اولیه الگوی تأمین نیازهای اساسی بیشتر ساختارگرایانه بوده و همانگونه که اشاره شد عمدتاً بر اهمیت دادن تحول به ساختارها مخصوصاً ساختار توزیع درآمد، ساختار تولید و همچنین ساختار تقاضا تأکید داشته و نتیجه آنرا تحول و تغییر در سطح اشتغال موجود، تحول و تغییر مناسب در توزیع درآمد و تحول در میزان و الگوی رشد اقتصادی دانسته و همزمان از عناصر نظریه قیمت در سطح خود استفاده نموده و در سطح مطلوبی توانسته تعادل نسبی بین سطح خود و سطح کلان و مسائل آن ایجاد نماید.

مبانی نظری الگوی نیازهای اساسی بیشتر مبنی بر استفاده از مفاهیم نظری است که بین رشد اقتصادی و برابری و کاهش فقر و افزایش تقاضای کل و استمرار رشد و... تأکید داشته و در قالب یک سازماندهی مجدد این مفاهیم و استدلال‌ات بدیع طرح موضوع می‌نماید. و عناصر کلیدی نظریات کلاسیک و نئوکلاسیک را در شکل و قالب دیگر با موازین برابری اقتصادی و مقابله با فقر مطرح می‌نماید. استدلال روی گروه هدف از ثروتمندان روی غیر ثروتمندان که گروه‌های فقیر و محروم را نیز دربر می‌گیرد برای مثال میل نهایی به پس‌انداز و نحوه مشارکت گروه‌های پردرآمد و کم درآمد و فقیران در سرمایه‌گذاری‌های مولد و پایدار و همچنین نوآوری این الگو در توجه دادن به نقش ویژه و کلیدی رشد متغیر عناصری مانند سطح تقاضای داخلی و ترکیب آن و عوامل تأثیرگذار روی آن و تأثیرپذیر از آن (مخصوصاً تقاضای نیازهای اساسی، مانند خوراک، مسکن، پوشاک و... که تقاضای مستمر و پایدار است) و همچنین اثرات و پیامدهای ساختاری ناشی از توزیع عادلانه درآمدها و داراییها بر الگوی رشد و بالاخره تأثیر و نقش خودکفایی (در نیازهای ضروری و اساسی) و خودتکائی در تحولات ساختاری تولید مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد. بسیاری از مفاهیم پایه و عناصر کلیدی و نحوه استدلال مربوط به الگوهای نیازهای اساسی در شکل‌گیری مفهوم سرمایه انسانی (Human - Capital) و متعاقباً سرمایه‌های اجتماعی (Social - Capital) نقش ایجادیه مهمی یافت.

۸- جنبه‌های اساسی در الگوی نیازهای اساسی

الگوی نیازهای اساسی دو جنبه سلبی و ایجابی را شامل می‌شود. سلبی آن نفی یا عدم توصیه سیاستها و اقداماتی که اتخاذ مدل ناکارای مصرف منابع، یعنی استفاده گسترده از منابع کمیاب مانند ارز و بکارگیری روشها و تجهیزات تولید سرمایه بر علیرغم وجود منابع فراوان کاربرد مخصوصاً نیروی کار منجر شوند و جنبه ایجاب آن در قلمرو سیاستگذاری می‌توان به اطلاعات ساختارهای اقتصادی توجه به بخش کشاورزی از طریق توسعه صنعتی با محوریت کشاورزی (با توجه به میزان جمعیت - وضعیت اقلیم و ...) ، توزیع درآمدها، ساختار تقاضا و ساختار تولید، ارائه خدمات عمومی مخصوصاً، بهداشت - آموزش و پرورش... (مبانی نظری بعضی از توصیه‌های سیاسی در الگوی تامین نیازهای اساسی ریشه در اقتصاد Normative یا اقتصاد هنجاری و کاملاً ارزشگرایانه داشته که البته ارزشهای پایه و بنیادی آن با مبانی ارزشی مکتب نئوکلاسیک متفاوت است)

۹- توصیه‌های سیاسی برای تامین الگوی نیازهای اساسی

الگوهای نیازهای اساسی خود در بردارنده اهداف تامین کننده این الگو و هم ابزارهای سیاسی که در تحقق اهداف آن نقش دارند و بعبارت دیگر نتایج اجرای این الگو آثاری در قلمرو زیرخواهد داشت.

۱- جلب مشارکت مردمی: اساساً، برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران و حتی سیاستگذاران موفقیت تصمیمات و برنامه‌های خود را در سطوح مختلف برنامه‌های ملی یا منطقه‌ای و حتی شهری و روستائی در گروهی مشارکت مردم می‌دانند. در چارچوب الگوی نیازهای اساسی، مشارکت مردم هم بعنوان یک هدف الگو و هم بعنوان ابزار سیاسی برای بسیج و تجهیز منابع بیشتر است.

اشکال مختلف مشارکت مردم در راستای این الگو می‌تواند بصورت مشارکت در تعاونیهای تولیدی یا خدماتی، گروههای خودیاری، مشارکت در کمیته‌های برنامه ریزی محلی (از طریق انتخاب نماینده) و امثالهم باشد. بطور کلی مشارکت مردمی در بسیج منابع و عبارتی تشکیل سرمایه همچنین می‌تواند جریان توسعه و گسترش خدمات عمومی اساسی را سرعت بخشد. (برای مثال در توسعه و بسط آموزش عمومی و مسکن یا توسعه برنامه‌های بهداشتی پایه‌ای و ضروری با تأکید روی پزشک عمومی)

۲- تغییر ترکیب تقاضا از طریق بکارگیری روشها و سیاستهای توزیع درآمد و توزیع دارائیها توزیع مجدد زمین سیاستهای مناسب زمین و مسکن - مالیات گیری مناسب از گروههای پردرآمد در جهت کمک به فقرا و محرومین. بطور کلی تغییر ساختار تقاضا و ارتباط و پیوند آن با کالاهای تولیدی و مصرفی اساسی مخصوصاً آندسته از آنها که با استفاده از روشهای کاربر و بصورت رقابتی قابل تولید باشند و همچنین حمایت از عاملین اقتصادی یا صاحبان سرمایه که مصرف‌کنندگان تکنولوژیهای کاربردر مقابل روشهای تولید سرمایه بر باشند.

نتیجه

الگوی نیازهای اساسی با تأکید محوری روی کاهش معنی‌دار فقر و ریشه‌کنی فقر مطلق بعنوان هدف توسعه آنهم بدو از طریق تأمین نیازهای اساسی اولیه و تأکید روی رشد اقتصادی و افزایش نرخ رشد با ملاحظات بخش اقتصادی مورد نظر و همچنین ملاحظات توزیع درآمد را از جمله الزامات رشد و پیشرفت مستمر و بلندمدت می‌داند. عبارت دیگر ملاحظات و توجه به توزیع عادلانه درآمد در فرآیند توسعه از اصلی‌ترین عناصر محوری این الگوست و لذا بر باز توزیع درآمدها و دارائیها در جهت تحقق رشد مستمر و پایدار اقتصادی و تحولات ساختاری تأکید دارد این الگو علیرغم بعضی مشابهت و پیوندهایی که با الگوی نئوکلاسیک مخصوصاً از جنبه توصیه‌های سیاستگذاری در تغییر قیمت ارز یا سرمایه نسبت به قیمت واقعی آنها دارد. بر اشکال مختلف دخالت دولت در تخصیص منابع و حتی دخالت در عملکرد بازار برای حرکت در جهت برابری اقتصادی و دستیابی به رشد پایدار (تغییر ترکیب تقاضا) و تحولات ساختاری تأکید دارد. و از اینرو ضرورت دخالت دولت در نظام قیمتها، سهمیه‌بندی، اعطای سوبسید و حق امتیاز سرمایه‌گذاری در قالب سیاستهای اقتصادی و ابزارهای سیاسی برای تأمین

نیازهای اساسی مصرف را تأکید می‌نماید.

بنابراین با تبیین و تفسیر متمایزی از توسعه، نگرش ویژه‌ای درخصوص اولویتهای سیاستگذاری و نوع حرکت و مسیری که توسعه با کمک دولت باید طی نماید ارائه می‌دهد. از اینرو استراتژی پیشنهادی هم بر گسترش و بسط بخش مدرن در شکل و تمرکز گسترده فعالیتها و هم بر فعالیتهای بزرگ مقیاس در شکل الگوی پراکند تأکید دارد، ضمن آنکه برای بخش سنتی جایگاه و سهم مهمی از طریق تقاضای آن بخش و درآمدها و بهره‌وری قائل است.

الگوی نیازهای اساسی یا استراتژی توسعه مبتنی بر نیازهای اساسی بر رشد داخلی منتهی به صادرات نیز تأکید دارد بگونه‌ای که بدو با گسترش تقاضای داخلی از طریق توجه به گروههای کم درآمد و فقیر که نتیجه افزایش درآمد شاغلین فقیر و بازتوزیع دارائیها و توزیع عادلانه درآمد و تجدید ساختار توزیع مالکیت دارائیهای مولد دانسته می‌شود.

اقتصاددانان توسعه پیرو این الگوی استراتژی توسعه مبنی بر تأمین نیازهای اساسی را استراتژی منسجم و به لحاظ منطقی استراتژی و سیاستهای دربردارنده آنرا سازگار می‌دانند.

این استراتژی بدو با تأکید روی نیازهای اساسی اولیه که در زمینه حداقل مصرف شخصی خوراک و پوشاک مسکن و حداقل خدمات اجتماعی دربردارنده و خدمات بهداشتی و آموزشی شروع شده به سطوحی که به حفظ کرامت انسانی و استمرار حیات شایسته انسانهاست، گسترش می‌یابد.

آمارتیا سن برنده جایزه نوبل در اقتصاد در سال ۱۹۹۸ ضمن تأیید استراتژی توسعه مبتنی بر تأمین نیازهای اساسی آنرا بستر ساز گسترش شایستگیها، استحقاقها و قابلیت‌های افراد نام می‌برد و معتقد است که روند توسعه باید با آنچه که مردم قادر به انجام آن هستند سر و کار داشته باشد و زمینه‌ساز ایجاد و تبلور قابلیت‌ها باشد و لذا از بین بردن فقر و تأمین نیازهای اساسی از الزامات چنین حرکتی است.

البته تحقق عملی این الگو مخصوصاً مراحل اولیه آن و نفی فقر مطلق مستلزم اداره سیاسی دولت و توانمندی آن برای اعمال سیاستهای لازمه است. چین از مصادیق بارز و موفق این الگو است که ضمن زدودن فقر و کاهش معنی‌دار بیکاری بازار گسترده تقاضای داخلی را برای رشد پایدار منجر به صادرات Growth-Led-Export ایجاد نمود.

1-Hunt . D . 1994 Economic Development theories Newyork : Oxford University Press.

۲- میر، جerald و استیگلitz، ژوزف ۱۳۸۲، پیشگامان اقتصاد توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد نشر نی.

۳- سن، آمارتیا، ۱۳۸۱ توسعه به مثابه آزادی، ترجمه حسین راغفر، تهران: کویر.

۴- گریفین، ال، ۱۳۷۶، استراتژیهای توسعه، ترجمه حسین راغفر، تهران، نشر نی.

